

## پادو های مافیا

از مجموعه یادداشت های نیویورکی مجید محمدی

majidmohammadi@hotmail.com

اگر فرایند عرفی شدن و فاصله گرفتن مردم از دین حکومتی به علاوه انحصار قدرت در دست روحانیت شرایط اجتماعی و فرهنگی را برای فرقه ای و مافیایی شدن اسلام سیاسی فراهم کرده است، فقر و بیکاری و توسعه نایافتگی نیز شرایط را برای عضوگیری مافیا از میان کسانی که می توانند زن پنجاه و چهار ساله ای را زیر شکنجه بکشند یا نویسندگی را خفه کنند یا فعالان سیاسی را ترور کنند فراهم کرده است.

مافیای سیاسی آن قدر به قتل و جنایت عادت کرده که به قتل و جنایت به شکل یک بازی نگاه می کند

اول. در نظام مافیایی همهء مسئولان که عمدتاً از میان قوم و خویشها انتخاب می شوند پادو های مقام عظمای رهبری مافیا هستند. نامهء خوشوقت به کروبی علی رغم تلاش وی برای مبرا کردن خود از قاضی عادل جمهوری اسلامی و مامور مستقیم خامنه ای برای قتل و آزار منتقدان و اصحاب رسانه ها، این پادویی را بخوبی اعلام می کند آنجا که می گوید: " به هیچ شکل سیاسی و حزبی وابسته نیستیم و خود را فقط و فقط به ملت عزیز و نظام گرانسنگ جمهوری اسلامی ایران متعلق می دانیم و آرزویی جز عزت و سربلندی اسلام راستین، ملت، نظام و رهبری گرانقدر آن نیز ندارم" (پادو ها در این موارد مثل رئیس جمهور به ملت پیام هم می دهند. پادو های انتصابی بسرعت متوهم شده و با استفاده از ادبیات منتخبان ملت نمایش خضوع می دهند) یا آنجا که به " مراتب تقوا و دیانت آقای مرتضوی " شهادت می دهد. پادویی مثل خوشوقت یا دیگر قوم و خویش های به همه جا رسیدهء رهبری مافیا بدون هماهنگی با مقام عظمای ولایت به رئیس مجلس نامه نمی نویسند چون هر گونه اقدام مستقل به معنی پایان قدرت و عدم تداوم ثروت و منزلت باد آورده است. نامهء خوشوقت به معنی طلیعهء به دور انداختن مرتضوی مثل یک کهنهء حیض است تا پادویی بی سرو پای دیگری همین نقش را بر عهده بگیرد. همان طور که مافیای خامنه ای سعید امامی را به درک فرستاد - بعد از آن همه خدمت وی به خامنه ای و مافیای وی - یا نقدی و لطفیان از مقامات خود برکنار شدند، اکنون زمان افول قدرت پادویی دیگر یعنی قاضی عادل و قاتل نظام مقدس ج.ا.ا. فرا رسیده است.

دوم. مافیاییان در مورد پیامد های قتل زهرا کاظمی معتقد اند که «مهمترین درسی که رادیکالها از ماجرای مربوط به مرگ زهرا کاظمی باید بگیرند، شاید این باشد که نوعی ناتوانی فزاینده در وارد ساختن شوک بر فضای سیاسی ایران گریبان آنها را گرفته» (رسالت، 5/2). تصور مافیا آنست که جامعه به قتلها و جنایات آن خو کرده است. رهبران مافیا اقدامات رسانه های رقیب را در این مورد بی ثمر می دانند: «آنها در بهترین حالت تنها می توانند نسخههایی کمرنگ و شبحهایی بی جان از حوادثی مانند قتل های زنجیره ای و کوی دانشگاه را تکرار و بازآموزی کنند» (رسالت، 5/2)، و این عزم جزم آنها را به تداوم روشهای گذشته نشان می دهد. همین امر بیاتر نیاز به تبیین سازماندهی، نظام رفتاری، ترجیحات، تحولات ایدئولوژیک و سازبوی های محتمل مافیای سیاسی در آینده است.

سوم. رسانه های مافیا با سیاست شستن خون با خون، هفته ای پس از گزارش هیئت بررسی رئیس جمهور، به پر رنگ کردن خبر قتل یک ایرانی در کانادا پرداختند. مضمون اصلی این تبلیغات آنست که " درست است ما زهرا خانم را کشتیم، اما شما هم می کشید". رسانه های مافیایی آنقدر در ماله کشی جنایات خامنه ای و دوستان تعجیل دارند که دقت نمی کنند یک خط

تبلیغاتی چه پیش فرضهایی را انتقال می دهد. به منطق لاتنها و چاقو کشها هم که متمسک شویم چگونه می توان قتل یک اسیر به دست بازجویانش را با قتل کسی که به دیگران حمله کرده و مشغول فرار از دست پلیس بوده مقایسه کرد. حتی اگر این دو با هم قابل مقایسه باشند - که در مواردی خشونت پلیس در امریکا با خشونت مافیای سیاسی در ایران قابل مقایسه است - مگر یک قتل می تواند قاتلان قتل دیگر را مبرا کند. قتل و آدمکشی برای مافیای سیاسی ایران مثل بازی کودکانه است: " ما گل زدیم، خب شما هم زدید". مافیای سیاسی آن قدر به قتل و جنایت عادت کرده که به قتل و جنایت به شکل یک بازی نگاه می کند.

چهارم. سران مافیا آنجا که نتوانند قتلها و جنایات خود را به گردن استخبار جهانی بیندازند و تئوری توطئه کار نکنند متوسل به لطیفه گویی می شوند. استاد این لطیفه گویی ها بازجو و شکنجه گر اعظم مافیا جناب حسین شریعتمداری است. وی قتلهای زنجیره ای را نخست به گردن اسرائیل و بعد به گردن اصلاح طلبان انداخت؛ کتک زدن دانشجویان را در دانشگاهها توسط انصار، خود زنی دانست؛ حمله به خوابگاهها را به رهبران جنبش دانشجویی و دفتر تحکیم نسبت داد. در مورد قتل زهرا کاظمی هم می گوید: " بنا بر این احتمال می رود که وی به قصد اعمال فشار و خارج کردن مسیر رسیدگی از روال قانونی خود زنی کرده و مثلا سر خود را به آهن تخت های چند طبقه زندان کوبیده و دچار خونریزی مغزی شده است". معلوم نیست چرا حتی یکی از سران مافیا " به قصد اعمال فشار و خارج کردن مسیر رسیدگی از روال قانونی" سر خود را به آهن تخت های چند طبقه زندان نکوبیده است.

پنجم. متاسفانه فقر و فلاکتی که مدیریت سیاسی و اقتصادی روحانیت - که به گفته خمینی توان ادارهٔ یک تیمچه را ندارد - برای نسل جوان به ارمغان آورده باعث شده است که مافیا با کمبود پادو مواجه نشود. مافیا نمی تواند رضایت بیش از شصت میلیون ایرانی را به دست آورد اما می تواند وضع مالی و منزلتی اوباش را چنان تغییر دهد که چند هزار پادو در اختیار داشته باشد تا تسمه بر کردهٔ خلائق کشند و آدمها را زیر شکنجه به قتل برسانند. اگر فرایند عرفی شدن و فاصله گرفتن مردم از دین حکومتی به علاوهٔ انحصار قدرت در دست روحانیت شرایط اجتماعی و فرهنگی را برای فرقه ای و مافیایی شدن اسلام سیاسی فراهم کرده است، فقر و بیکاری و توسعه نیافتگی نیز شرایط را برای عضوگیری مافیا از میان کسانی که می توانند زن پنجاه و چهار ساله ای را زیر شکنجه بکشند یا نویسنده ای را خفه کنند یا فعالان سیاسی را ترور کنند فراهم کرده است.